

دفاعیه تروتسکی در دادگاه

برگردان: باران راد

کمک یکی از اعضای کمیته مرکزی جناح بلشویک به نام لئونید کراسین و کمیته‌ی محلی جناح منشویک به طور مخفیانه به مداخله در رویدادهای انقلابی مشغول شد. کمیته‌ی محلی جناح منشویک در شهر سنت پترزبورگ، تحت تاثیر تروتسکی، موضعی رادیکال در قبال رویدادهای انقلابی آن دوره اتخاذ کرده بود. البته فعالیت‌های زیرزمینی و انقلابی تروتسکی در سنت پترزبورگ از نظر پلیس مخفی تزار دور نمانده بود. یکی از جاسوسان پلیس مخفی تزار در کمیته محلی جناح منشویک نفوذ کرده و از آن طریق فعالیت‌های تروتسکی را زیر نظر داشت. با لو رفتن فعالیت‌های این گروه در ماه مه، تروتسکی ناگزیر به فنلاند فرار کرد. او در فنلاند تا ماه اکتبر ۱۹۰۵ - با کمک سوسیالیست آلمانی پارووس - بر روی طرح اولیه تئوری «انقلاب مداوم» کار کرد. با آغاز موج بزرگ اعتصاب‌ها و سامان یابی شوراهای در ماه اکتبر، تروتسکی باردیگر به پایتخت بازگشت. او دست به انتشار نشریه‌ی به نام گازت روسی زد که در مدت کوتاهی شماره‌گان آن را به ۵۰۰ هزار نسخه رساند.

نخستین رهبر منتخب شورای کارگران شهر پترزبورگ شخصی به نام خروستالیوف-نوسار بود. او شخصیتی سازشکار بود اما طرفداران زیادی میان کارگران داشت. باید خاطر نشان ساخت که کمیته‌ی محلی جناح بلشویک در پترزبورگ نظر مساعدی نسبت به شوراهای نداشت و آن را توهمت پارلمانتاریستی پرولتاریا ارزیابی کرده بود و خواهان تحریم شوراهای بود. اما، دخالت کارساز و به موقع ولادیمیر لنین سبب

تروتسکی در ۲۱ اوت ۱۹۴۰ به دست یکی از ماموران استالین در مکزیک به قتل رسید. اکنون هفتاد سال از آن تاریخ گذشته است. بدین مناسبت بخشی از مطالب این شماره نشریه به دو مداخله‌ی مهم عملی و نظری این کمونیست انقلابی - و از رهبران انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه - اختصاص یافته است: «دفاعیه در دادگاه تزار» و «استالینسم یا بلشویسم». افزون بر این، برای آشنایی بیشتر با تاریخچه‌ی فعالیت انقلابی رهبر «اپوزیسیون چپ»، متن کوتاه استعفاءنامه‌ی همسر تروتسکی، ناتالیا سدوفا، از بین الملل چهارم و بخش کوچکی از خاطرات منشی او، رایا دونایفسکا، نیز که دربرگیرنده‌ی نکات مهمی از زندگی تروتسکی هستند، انتخاب و در اختیار خوانندگان «سامان نو» گذاشته شده است.

پیشگفتار مترجم:

تروتسکی پس از کشتار «یکشنبه خونین» تزاریسم و آغاز انقلاب در فوریه ۱۹۰۵ از تبعید به روسیه بازگشت. او از جمله نخستین رهبران حزب سوسیال دموکرات روسیه بود که برای مداخله در انقلاب رهسپار زادگاه خود شد. تروتسکی در آن هنگام ۲۵ سال سن داشت و عضو هیچ یک از دو جناح بلشویک یا منشویک حزب سوسیال دموکرات روسیه نبود. او مدتی در شهر کیف به فعالیت زیرزمینی پرداخت و سپس به پایتخت (سنت پترزبورگ) رفت. تروتسکی در آن شهر با



شدند. او به عنوان رهبر شوراهای کارگران در دادگاه متهم اصلی بود. تروتسکی در این دادگاه یکی از بهترین سخنرانی‌های خود را انجام داد. در واقع، شهرت تاریخی تروتسکی به عنوان سخنران برجسته و «خطیب انقلاب» از این دادگاه شروع و سپس در سرتاسر روسیه دامن گسترده. شهرتی که ۱۱ سال بعد در فرایند دوران انقلابی ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ جهانگیر گردید. تروتسکی در این دادگاه به همراه سایر نمایندگان شورای کارگری محکوم و تبعید شد.

تروتسکی در کتاب «۱۹۰۵» که درباره‌ی چگونگی شکل‌گیری و عمل کرد شوراها نوشته، پیش‌زمینه‌ی برپایی دادگاه نمایندگان شورا را به تفصیل تشریح کرده است. موج اعتصاب‌های ماه دسامبر در سنت پترزبورگ و گسترش آن در سایر مناطق امپراتوری روسیه همراه با تلاش قهرمانانه‌ی کارگران و مردم انقلابی برای حفظ دستاوردهای انقلابی ماه اکتبر بود. تروتسکی می‌گوید که دوره‌ی توطئه‌های ضدانقلاب از تاریخ ۳ دسامبر ۱۹۰۵ با دستگیری نمایندگان شورای کارگران آغاز شد. با یورش تزارسیم، حدود سیصد نفر از نمایندگان نخستین شورای کارگری دستگیر و در سه زندان سنت پترزبورگ زندانی شده بودند و سرنوشت نامعلومی داشتند. نمایندگان شورای کارگری در سلول‌های انفرادی محبوس بودند. در آن هنگام، رسانه-

شد تا جناح بلشویک در شهر پترزبورگ به سرعت موضع اشتباه خود را نسبت به اهمیت تاریخی نهاد «شورا» تغییر داده و آن را تصحیح کند. به‌رحال، اعتصاب عمومی کارگران و زحمتکشان روسیه به رهبری شوراها کل نظام رژیم تزاری را فلج کرده بود. در تاریخ ۱۷ اکتبر سلطنت خودکامه مجبور به عقب‌نشینی شد و «بیانیه اکتبر» را با پذیرش برخی حقوق دموکراتیک منتشر ساخت و کُنت ویت نخست-وزیر گردید.

اشاره شد که تروتسکی از نخستین رهبران حزب سوسیال‌دموکرات روسیه بود که به اهمیت تاریخی و دوران‌ساز شوراهای کارگری پی برده بود. او با نام مستعار یانوفسکی (روستای محل تولد تروتسکی یانوفکا نام داشت)، به شورا پیوست و با این که نسبتاً جوان بود به عنوان معاون ریاست شورا انتخاب گشت. تروتسکی پس از دستگیری خروستالیوف-نوسار در تاریخ ۲۶ نوامبر ۱۹۰۵، به ریاست شورای کارگران انتخاب شد. شورای کارگری در تاریخ ۲ دسامبر بیانیه‌ی تندی علیه حکومت استبدادی تزار منتشر کرد. فردای آن روز نیروهای نظامی وفادار به تزار به محل نشست شورا یورش برده و نمایندگان کارگران را دستگیر کردند. چندماه بعد، تروتسکی و سایر نمایندگان شورای کارگران به اتهام پشتیبانی و تبلیغ «قیام مسلحانه» محاکمه

تزاریسیم با شگرد تاخیر دادگاه و خریدن وقت در پی فرصت مناسبی برای بازگشت به دوران پیشین و استقرار خودکامگی بود. در ماه سپتامبر، حکومت نظامی از ساختمان دادگاه مراقبت و آن محل را تبدیل به سربازخانه کرده بود. دیواری از نظامیان کشیده شده بود تا جلوی ارتباط نمایندگان کارگران را با دنیای بیرون مسدود سازند.

تحلیل سازند، آن گاه در برابر جنبش کارگری از پایین سامان یافته‌ی حاضر در خیابان‌های پایتخت چه توجیهی می‌توانستند داشته باشند؟ تروتسکی، در آن نوشتار توجه خوانندگان را به دودوزه‌بازی همیشگی لیبرال‌ها نیز جلب می‌کند. او می‌نویسد که اگر رسانه‌های لیبرال بر پس از یورش تزاریسیم در ماه دسامبر ۱۹۰۵، مقاله‌های خود مبنی بر «روش‌های انقلابی کودکان‌های که دیگر جذابیتهای برای توده‌ها ندارند» را در تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۹۰۶ بازتولید می‌کردند و می‌نوشتند که مردم تنها می‌خواهند زندگی آرام و بدون «خشونت» خود را در پناه قانون جدید «اساسی» سپری کنند، بی‌شک در برابر همایش‌های عظیم و قطعنامه‌های متعدد حمایتی کارگران پترزبورگ از شورا، رسوا می‌شدند. پشتیبانی و همبستگی همه‌جانبه‌ی کارگران از نمایندگان شورا، ابطال تمام افتراهای پلیس، دادستان و ترفندهای تبلیغی لیبرال‌ها بود. کارگران در واحدهای تولیدی و صنعتی تاکید می‌کردند که اقدامات شورا براساس تصمیم و اراده‌ی جمعی آن‌ها بوده و سوگند می‌خوردند که تصمیم‌های شورا را تا انتها ادامه می‌دهند.

بدین سان، در تاریخ ۲۰ ژوئن هزاران نفر از کارگران به سمت محل برگزاری دادگاه روی آوردند. البته ساختمان و خیابان‌های اطراف دادگاه به محاصره و اشغال نیروهای نظامی و پلیس درآمد بود. حضور هزاران نفر از کارگران خشمگین و معترض در خیابان‌های اطراف و محوطه‌ی بیرون ساختمان دادگاه، سبب وحشت هیات حاکمه شده بود. حکومت خودکامه هراسیمه عقب نشست و دادگاه رسیدگی به اتهامات نمایندگان کارگران برگزار نشد. مسئولان دستگاه قضایی و هیئت حاکمه مجبور شدند که تاریخ دادگاه را به سه ماه بعد (۹ ماه

های نزدیک به بوروکراسی دولتی نوشتند که وزارت دادگستری هرگونه امکان برگزاری دادگاه برای محاکمه‌ی نمایندگان کارگران را رد کرده است و حتی وزرای تزار مسئولیت بازجویی نمایندگان شورا را بر عهده خود گرفتند. در ماه‌های «تنبیه‌های سنگین» دسامبر {۱۹۰۵} و ژانویه {۱۹۰۶}، بیم آن می‌رفت که گروه نمایندگان کارگران را در دادگاه‌های نظامی محاکمه کنند. اما اوضاع سیاسی باثبات نبود و با فراز و فرود جنبش انقلابی، جو حاکم نیز تغییر می‌یافت. در اواخر ماه آوریل (در روزهای آغازین نخستین دوما (پارلمان)، نمایندگان دستگیرشده‌ی کارگران انتظار داشتند که مورد بخشش دستگاه دولتی قرار بگیرند. در هر صورت باید خاطرنشان ساخت که آونگ سرنوشت نمایندگان شورا، میان آزادی و اعدام در نوسان بود. سرانجام، این وضعیت ناروشن با نیروی بازدارنده‌ی ضدانقلاب روبرو گردید. حکومت وقت (گورمیکین) تصمیم گرفت تا پرونده‌ی رسیدگی به کار نمایندگان زندانی شورا را به دست دستگاه قضایی و کارگزاران دولتی بسپارد. کیفرخواست تهیه شده علیه نمایندگان شورا، بیان‌گر سند سرهم‌بندی شده و رابطه‌ی مسخره‌ی میان دستگاه پلیس و ژاندارمری و دستگاه قضایی بود. نمایندگان شورا را براساس دو ماده قانون جزایی متهم به تدارک قیام مسلحانه کرده بودند؛ براساس یک ماده می‌توانستند متهمان را به حداکثر ۸ سال حبس، و براساس ماده‌ی دیگر به ۱۲ سال زندان و کار اجباری محکوم کنند. قرار بود که کیفرخواست در دومای (پارلمان) اول مورد بررسی فراکسیون حزب سوسیال دموکرات قرار بگیرد. ولی با انحلال دومای اول، و سپس دستگیری اعضای فراکسیون حزب سوسیال دموکرات، این موضوع اصلاً مطرح نگردید.

سرانجام تاریخ برگزاری دادگاه علنی، به ۲۰ ژوئن ۱۹۰۶ موکول شد. در آن تاریخ، کارگران موج عظیمی از همبستگی با نمایندگان زندانی خود به راه انداختند. طبقه‌ی کارگر پایتخت و سراسر روسیه همایش‌های بزرگ اعتراضی سامان داد و موج اعتصاب در تمام کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی و صنعتی شهر سنت پترزبورگ دامن گسترد.

تروتسکی نوشته است که اگر در هنگام اعتراض‌ها و اعتصاب‌های بزرگ و فراگیر ۲۰ ژوئن دادگاه برگزار می‌شد، معلوم نبود که در پایتخت چه رخ می‌داد. افزون بر این، او خاطرنشان کرده است که در آن مقطع تاریخی (۲۰ ژوئن ۱۹۰۶) اگر پلیس و دادستان (مدعی العموم) در دادگاه علنی مدعی می‌شدند که کمیته‌ی اجرایی شوراها، گروهی از توطئه‌گران بوده‌اند که می‌خواستند نظریات خود را از بالا به توده‌ها



تروتسکی و هیأت رهبری شوراهای کارگران سنت پترزبورگ

دائری، صاحبان کارخانه‌ها، ژاندارم‌ها، پرفسورها، مهندس‌ها، خدمتکاران خانه‌ها، شهروندان عادی، خبرنگاران، کارمندان اداری پست، کودکان دبستانی، نمایندگان پارلمان، اوباشان، سناتورها، سرایداران، سربازان و کارگران در برابر دادگاه شهادت دادند. تمام رویدادهای گذشته و مربوط به اعتصاب‌های اکتبر و نوامبر، اعتراض‌های شجاعانه و شکوهمند کارگران علیه دادگاه نظامی ملوانان کرونشتات و تجاوز نظامی به لهستان، مبارزه‌ی قهرمانانه‌ی کارگران برای ۸ ساعت کار روزانه، خیزش شوراهای علیه بردگی درازمدت کارکنان پست و تلگراف و... مورد بررسی و واری دادگاه قرار گرفت. برای نخستین بار دستورجلسات همایش‌های شورا و کمیته‌ی اجرایی آن به طور علنی مورد بازنگری قرار گرفته بود. بدین ترتیب، برای مردم سراسر روسیه کارهای روزمره و تصمیمات نمایندگان پرولتاریا در یاری‌رسانی به بیکاران، رسیدگی به اختلاف‌های میان کارگران و کارفرمایان، و نظارت بر اعتصاب اقتصادی آشکار گردید.

در نخستین روز دادگاه، روشن شد که یکی از پنجاه و دو نفر متهمان و نمایندگان دستگیرشده‌ی شوراهای کارگری به نام تیر-مکرچتیانتس، که در فاصله‌ی ۲۰ ژوئن تا ۱۹ سپتامبر با قرار وثیقه آزاد شده بود، به اتهام شرکت در قیام مسلحانه در خاکریزهای دژ نظامی کرونشتات تیرباران شده است. با آشکار شدن این جنایت، غوغایی در دادگاه به راه افتاد. متهمان، شاهدان، وکیلان، شهروندان حاضر در دادگاه به احترام جان‌باختن مکرچتیانتس به پا خاسته و به مدت یک دقیقه سکوت کردند...

سرانجام، تروتسکی به عنوان متهم ردیف اول و رهبر شورای کارگران پترزبورگ پشت تریبون دادگاه رفت و سخنرانی تاریخی خود در دفاع از شوراهای کارگری را آغاز کرد.

عالی‌جنابان دادگاه، حضرات نمایندگان سرمایه‌داران و مالکان!

موضوع قیام مسلحانه، مقصود اصلی تحقیقات این دادگاه است. هرچند که این موضوع ممکن است برای دادگاه ویژه عجیب باشد، ولی در دستور کار جلسه‌های شورای نمایندگان کارگران، در طول حیات پنجاه روزه‌اش، قیام مسلحانه هیچ جایی را به خود اختصاص نداد. همان‌طور که در بررسی‌های اولیه دادگاه نیز نتیجه این‌طور بوده است. موضوع قیام مسلحانه، با این عنوان، هرگز در هیچ یک از جلسه‌های ما مطرح

سپتامبر) موقوف کنند. البته این تصمیم سیاسی زیرکانه‌ای بود. آری در اواخر ماه ژوئن، شرایط روسیه سرشار از «امکان‌های بالقوه‌ی نامحدود» بود...

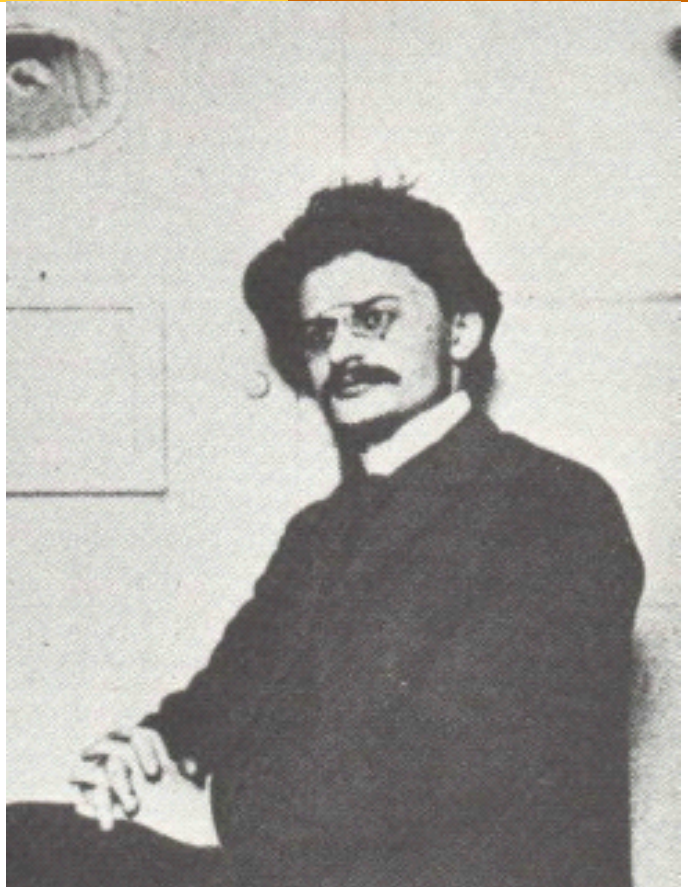
تزاریسیم با شگرد تاخیر دادگاه و خریدن وقت در پی فرصت مناسبی برای بازگشت به دوران پیشین و استقرار خودکامگی بود. در ماه سپتامبر، حکومت نظامی از ساختمان دادگاه مراقبت و آن محل را تبدیل به سربازخانه کرده بود. دیواری از نظامیان کشیده شده بود تا جلوی ارتباط نمایندگان کارگران را با دنیای بیرون مسدود سازند. قزاق‌ها و نظامیان سراسر راهروها و اتاق‌های ساختمان دادگاه را به اشغال خود درآورده بودند و در چنین محیط رعب‌آور و خفقان‌زایی، از کارگران خواسته می‌شد که در دادگاه شهادت دهند! اما، کارگران در دسته‌های چند ده نفری هنگامی که برای شهادت فراخوانده می‌شدند با خواندن سرودهای انقلابی به دادگاه می‌آمدند. حضور پرشور کارگران تاثیر عظیمی در فضای دادگاه می‌گذاشت. آن‌ها با خود نشاط و روحیه‌ی انقلابی کارخانه‌ها را به درون دادگاه می‌آوردند. کارگران سرودخوان به تذکرهای رئیس رنگ‌پریده‌ی دادگاه گوش نمی‌دادند و به نگاه‌های متعجب شاهدان فراخوانده‌شده از طبقه‌ی «محترم» حاکم، لیبرال‌ها و روزنامه‌نگارها، اهمیتی قائل نبودند.

دادگاه رسیدگی به عملکرد نمایندگان شوراهای کارگری، در دوران بازگشت آرامش نسبی، به تاریخ ۱۹ سپتامبر (۱۹۰۶) آغاز به کار کرد و به مدت یک ماه طول کشید. طی این مدت نزدیک به ۴۰۰ شاهد احضار شدند که حدود ۲۰۰ نفر در دادگاه شهادت دادند. در فرایند

جلسه‌ی شورا به بحث گذاشته نشد. این مسائل اساسی که برای نخستین بار و از سال‌ها پیش در نشریه‌های انقلابی و سپس در نشست‌ها و همایش‌های متعدد همواره به بحث گذاشته می‌شدند را در هیچ زمانی شورا لحاظ نکرد. من روشن خواهم کرد که چرا چنین شد و رویکرد شورا به قیام مسلحانه را توضیح خواهم داد.

اما قبل از وارد شدن به این موضوع، که از نظر دادگاه اساسی‌ترین است، به خود اجازه می‌دهم که توجه دادگاه را به مسئله‌ی دیگری جلب نمایم که در مقایسه با اولی {قیام مسلحانه}، کلی‌تر ولی حدت کمتری دارد و آن مسئله‌ی استفاده‌ی شورا از قوه قهر به طور کلی است. آیا شورا خود را محق می‌دانست تا به نمایندگی از تشکل خود در موارد مشخصی از قوه قهر یا اقدامات سرکوبگرانه استفاده کند؟ پاسخ من به این سوال یک واژه عام است: بله! من به اندازه نمایندگان دادستانی می‌دانم که در هر دولت «عادی» روی کار، حال در هر شکلی، انحصار نیروی قهر و سرکوب متعلق به دولت است. این حق «سلب‌ناپذیر» آن دولت است و از این حق غیرتمندانه دفاع می‌کند، و همواره گوش بزند است مبدا هیچ بدنه‌ای مستقل از دولت از این حق انحصاری قهر عدول کند. بدین شیوه است که دستگاه دولتی برای بقای خود مبارزه می‌کند. کافی است تصویر مشخصی از جامعه‌ی مدرن داشته باشیم که نظام جمعی متناقض و پیچیده‌ای است. برای مثال، در کشوری به پهناوری روسیه، با توجه به تمام ستیزه‌گری‌های موجود در ساختار اجتماعی‌اش، بلافاصله روشن می‌شود که چرا سرکوب تقریباً اجتناب‌ناپذیر است.

ما آنارشیست نیستیم، ما سوسیالیست هستیم. آنارشیست‌ها به ما «دولت‌گرا» می‌گویند برای این که ما ضرورت تاریخی دولت و از همین رو ضرورت تاریخی سرکوب دولتی را شناخته‌ایم. اما تحت شرایطی که اعتصاب عمومی سیاسی ایجاد کرد که ذاتاً مبتنی بر این اصل بود که سازوکار دولت را فلج بکند، تحت چنین شرایطی بود که قدرت کهن روزهای پایانی خود را به نظاره نشسته بود. دقیقاً تحت چنین شرایطی بود که قدرت کهن خود را در مقابل آنچه اعتصاب عمومی هدایت می‌کرد دید و به درستی خود را به غایت ناتوان از هر اقدامی یافت. ناتوان‌تر از آن که نظم عمومی را حتی با استفاده از خشونت برقرار و حفظ کند. ابزار وحشیانه‌ی خشونت تنها چیزی بود که دولت در اختیار داشت. در این میان، اعتصاب، صدها هزار کارگر را از کارخانه‌ها به خیابان کشاند و این کارگران را برای زندگی سیاسی و همگانی آزاد کرد. چه کسی کارگران را هدایت کرد، چه کسی می‌تواند



در سلول انفرادی و در انتظار محاکمه

ما آنارشیست نیستیم، ما سوسیالیست هستیم. آنارشیست‌ها به ما «دولت‌گرا» می‌گویند برای این که ما ضرورت تاریخی دولت و از همین رو ضرورت تاریخی سرکوب دولتی را شناخته‌ایم. اما تحت شرایطی که اعتصاب عمومی سیاسی ایجاد کرد که ذاتاً مبتنی بر این اصل بود که سازوکار دولت را فلج بکند، تحت چنین شرایطی بود که قدرت کهن روزهای پایانی خود را به نظاره نشسته بود.

یا مورد بحث قرار نگرفت. افزون بر آن، موضوعات طرح مجلس موسسان، جمهوری دموکراتیک، و نه حتی اعتصاب عمومی، با همه‌ی ارزش بنیادینی که به عنوان شیوه‌ی پیکار انقلابی دارد، در هیچ

شورا از سرپرستان کارخانه تقاضا می‌کرد تا با استفاده از تفکر خود به شیوه‌ای عملی دست از کار بکشند. شورا از تکنیسین‌ها و مهندسانی که نسبت به اعتصاب عمومی همدردی داشتند استفاده می‌کرد و بر روی کارگران ناآگاه تأثیر می‌گذاشت. شورا نمایندگانی نزد کارگران می‌فرستاد که “دست از کار بکشند” و تنها در مواردی استثنایی اعتصاب‌شکنان را تهدید به استفاده از زور می‌کرد. اما آیا هیچگاه شورا از زور واقعاً استفاده کرد؟

حدود یک صد نفر شاهد را در این باره شنیده‌ایم. شورا پیش از هرگونه اقدام بازدارنده از گفتگوی اقناعی سود جست. این شیوه‌ی واقعی شورا بود، و در انجام آن خستگی نمی‌شناخت. شورا به طور مداوم با تبلیغ انقلابی، و با سلاح گفتگو، توده‌های جدیدی را به راه خود متقاعد و تحت فرمان خود درمی‌آورد. شورا اگر در درون پرولتاریا با مقاومت گروه‌های ناآگاه یا فاسد روبرو می‌شد با جمع خود به گفتگو می‌نشست. شورا براساس خردجمعی تصمیم می‌گرفت که به زودی هنگام استفاده از نیروی واقعی برای تبدیل آن گروه‌های ناآگاه و فاسد به نیروی بی‌ضرر فراخواهد رسید. چنانکه در شهادت‌نامه‌های شاهدان دادگاه دیدید، شورا در جستجوی راه‌های دیگری بود. شورا از سرپرستان کارخانه تقاضا می‌کرد تا با استفاده از تفکر خود به شیوه‌ای عملی دست از کار بکشند. شورا از تکنیسین‌ها و مهندسانی که نسبت به اعتصاب عمومی همدردی داشتند استفاده می‌کرد و بر کارگران ناآگاه تأثیر می‌گذاشت. شورا نمایندگانی نزد کارگران می‌فرستاد که “دست از کار بکشند” و تنها در مواردی استثنایی اعتصاب‌شکنان را تهدید به استفاده از زور می‌کرد. اما آیا هیچگاه شورا از زور واقعاً استفاده کرد؟ عالیجنابان محکمه عدالت، شما هیچ شواهدی مبنی بر استفاده از زور را در مدارک بدوی تحقیقات خود ارائه نکرده‌اید. و به‌رغم تمام کوشش‌ها برای ارائه چنین شواهدی، در طول بررسی‌های دادگاه معلوم شد که اثبات آن غیرممکن است. حتی اگر گزارش مبنی بر شواهدی از “خشونت” شورا که در برابر دادگاه ارائه شد را جدی بگیریم، آن گزارش بیشتر به شکل کمدی است تا تراژدی. در آن گزارش آمده است که نمایندگان شورا، چنین و چنان کردند و بدون این که کلاه خود را از سر بردارند وارد آپارتمان کسی شدند و یا چنین و چنان کردند و شخص دیگری را دستگیر کردند آنهم با توافق دوطرف... ما باید این مورد کلاه که یک نفر فراموش کرده از سرش بردارد را فقط با سر صدها نفری که قدرت کهن اغلب به اشتباه از بدن “برمی‌دارد” مقایسه کنیم. مقایسه‌ی نسبت متناسب اعمال خشونت-آمیز وانمودشده‌ی شورا {با قدرت کهن} در مقابل چشمان ماست. اما

به صفوف آنان نظم و ترتیب دهد؟ کدام دستگاه قدرت دولت کهن؟ پلیس؟ ژاندارمری؟ پلیس مخفی؟ من از خود می‌پرسم که چه کسی؟ و پاسخی نمی‌توانم بیابم. هیچ کس! هیچ کس به جز شورای نمایندگان کارگران.

وظیفه فوری شورا که این نیروی اولیه‌ی عظیم را هدایت کرد، کاهش و به حداقل رساندن اختلافات داخلی، و جلوگیری از اجحاف‌ها و اطمینان از این که تعداد قربانیان حتمی مبارزه تا حد ممکن اندک باشد، بود و این چنین هم رخ داد. شورا که نتیجه‌ی اعتصاب سیاسی بود، چیزی نبود جز نهاد خودحکومتی توده‌های انقلابی یعنی نهاد قدرت. فرمانروایی بخش‌هایی از کل را با اراده‌ی کل به عهده داشت. این قدرتی دموکراتیک بود و داوطلبانه از آن فرمانبری می‌شد. اما به همان نسبت که شورا قدرت سازمان‌یافته‌ی اکثریتی تام بود ناگزیر به استفاده از اقدام‌های بازدارنده علیه عناصری بود که در میان صفوف متحد توده‌ها هرج و مرج به بار می‌آوردند. شورا به عنوان قدرت تاریخی نوین، به عنوان قدرتی یگانه، در زمان ورشکستگی کامل اخلاقی، سیاسی و قانونی دستگاه کهن اقدام می‌کرد. شورا به معنای دقیق کلمه، تنها تضمین‌کننده‌ی محافظت از افراد و نظم عمومی به حساب می‌آمد و خود را محق می‌دانست تا علیه چنین عناصری نیروی خود را به کار گیرد. نمایندگان قدرت کهن که به طور کامل بر خفقان گذشته‌ای تکیه دارند حق صحبت خشم آلود اخلاقی را درباره روش-های قهرآمیز شورا ندارند. قدرت تاریخی که دادستان در این دادگاه مطرح می‌کند قهر سازمان‌یافته‌ی اقلیت بر اکثریت است. قدرت نوین که شکل نخستین آن شورا است، اراده‌ی سازمان‌یافته اکثریتی است که اقلیت را به نظم می‌خواند. در این تفاوت‌گذاری، حق انقلابی شورا برای موجودیت نهفته است، حقی که بالاتر از تردیدهای اخلاقی یا قانونی است.

شورا حق خود را برای استفاده از ابزار بازدارنده به رسمیت شناخت. اما در چه موارد و در چه مقیاسی؟ ما {در دادگاه} تا به حال صحبت‌های

{؟} این تمام چیزیست که ما می خواهیم. بازسازی شکل درست رویدادهای آن وقت وظیفه‌ی ماست. و ما متهمان، بدین خاطر نقش فعال خود را در این دادگاه ایفا می‌کنیم.

اجازه دهید تا مسئله‌ی دیگری را مطرح کنم که برای این دادگاه مهم است. آیا اقدامات و اعلامیه‌های شورای نمایندگان کارگران براساس مبانی قانونی بیانیه‌ی ۱۷ اکتبر {تزار} انجام گرفت و منتشر شد؟ رابطه‌ی میان قطعنامه‌های رسمی شورا درباره مجلس موسسان و برپایی جمهوری دموکراتیک و بیانیه‌ی {۱۷} اکتبر چیست؟ اجازه دهید بی‌پرده بگویم، آن مسئله در آن هنگام ابداً برای ما مطرح نشد، اما بی‌تردید امروزه اهمیت بزرگی برای این دادگاه دارد. عالیجنابان محکمه عدالت، ما اینجا شهادت لوکانین را شنیدیم، و برخی نتیجه‌گیری‌هایش بجا و پرمحتوا بود، به طوری که وی شخص مرا به عنوان شخصیتی جالب تحت تاثیر قرار داد. لوکانین در لابلای سایر چیزها گفت که شورای نمایندگان کارگران در شعارهای خود بدنه‌ای جمهوری خواه است. او گفت، اصول و ایده‌های سیاسی شورا به طور مستقیم و صحیح بیانگر آزادی‌های بیانیه‌ی ۱۷ اکتبر تزار است و درواقع، آن دولتمردانی که مسئول اجرای بیانیه هستند با تمام قوا علیه مبانی آن می‌جنگند. آری عالیجنابان محکمه عدالت و حضرات نمایندگان سرمایه‌داران و مالکان! آری، شورای کارگران انقلابی، حقیقتاً آزادی بیان، آزادی تجمع و مصونیت فردی را به اجرا گذاشت. آری، تمام آن چه را که در زیر فشار اعتصاب اکتبر از طرف تزار به مردم روسیه وعده داده شده بود. در حالی که تمام آنچه که دستگاه قدرت کهن می‌توانست انجام دهد این بود که این دست‌آوردهای قانونی توده‌ها را پاره پاره کند. عالیجنابان محکمه عدالت! این حقیقت مسلم و عینی است که تا به حال بخشی از تاریخ شده است. در برابر این حقیقت نمی‌توان تردید کرد، چرا که تردیدناپذیر است.

اگر از من و رفقایم پرسیده شود که آیا ما به طور ذهنی تمام بیانیه‌ها و مداخله‌های خود را براساس بیانیه ۱۷ اکتبر تنظیم کردیم، پاسخ ما قاطعانه منفی است. چرا؟ چون که ما عمیقاً متقاعد شده بودیم، و اشتباه هم نکردیم که بیانیه‌ی ۱۷ اکتبر {تزار} هیچ مبانی قانونی جدیدی نساخته و هیچ زیربنای قانونی جدیدی نیز خلق نکرده بود. عالیجنابان دادگاه؛ زیرا ما اطمینان داشتیم که سیستم قانونی جدید با صدور بیانیه‌ها ساخته نمی‌شود، بلکه با بازسازماندهی واقعی کل دستگاه دولت ایجاد می‌شود. زیرا که ما تنها دیدگاه درست یعنی دیدگاه ماتریالیستی را اتخاذ کردیم، و هیچ اطمینانی به هر آنچه که در بیانیه ۱۷ اکتبر تزار آمده بود نداشتیم. و ما این را به طور علنی

اعلام کردیم. اما معتقد نیستم طرز برخورد ذهنی ما افراد حزبی، و طرز برخورد عینی ما انقلابیون و شهروندان دولت نسبت به بیانیه، در برابر دادگاه مشخص می‌شود. دادگاه تا آن جایی که دادگاه است مجبور است که بیانیه را به عنوان اساس قانونیت جدید در نظر بگیرد وگرنه باید به حیات آن پایان داد. ما می‌دانیم در ایتالیا حزب جمهوری خواه پارلمانی بورژوا بر اساس قانون اساسی پادشاهی وجود دارد. در کشورهای متمدن، حزب‌های سوسیالیست که ماهیتاً انقلابی هستند قانوناً وجود دارند و می‌جنگند.

پرسش این است که آیا بیانیه ۱۷ اکتبر جایی برای سوسیالیست‌های جمهوری خواه روسیه باقی می‌گذاشت؟ این پرسشی است که دادگاه باید بدان پاسخ گوید. دادگاه باید پاسخ گوید که آیا ما سوسیال دموکرات‌ها درست می‌گوییم یا نه، هنگامی که استدلال می‌کنیم بیانیه قانون اساسی تنها فهرست وعده‌هایی است که هرگز به صورت داوطلبانه {از سوی تزار} ارائه نشد. آیا هنگامی که ما آن ضمانت‌های کاغذی را نقد انقلابی می‌کردیم حق داشتیم؟ آیا هنگامی که ما مردم را برای آزادی تام و تمام و واقعی به مبارزه‌ی علنی فرا می‌خواندیم حق داشتیم؟ آیا ما حق داشتیم یا نه؟ اجازه دهید تا دادگاه به ما بگوید که بیانیه ۱۷ اکتبر مبناى قانون واقعی بود که در آن ما جمهوری خواهان، به رغم دیدگاه‌ها و هدف‌ها، می‌توانستیم به عنوان افراد قانونی وجود داشته و در چارچوب قانون عمل کنیم. بگذارید تا بیانیه ۱۷ اکتبر اینجا از طریق حکم دادگاه به ما بگوید: "شما واقعیت را انکار می‌کنید، اما من هم برای شما و هم برای بقیه کشور وجود دارم."

من پیش از این نیز گفته‌ام که شورای نمایندگان کارگران هرگز برای یک بار هم که شده مسئله‌ی مجلس موسسان و ایجاد جمهوری دموکراتیک را در نشست‌هایش مطرح نکرد. با این وجود، همانطور که از زبان شاهدانی که از طبقه کارگر در این جا شهادت دادند شنیدید، طرز برخورد شورا به آن شعارها به طور شفاف مشخص بود. آخر چگونه می‌شود به شکل دیگری باشد؟ گذشته از این‌ها، شورا نمی‌توانست خاک زمینی بکر باشد. شورا هنگامی ایجاد شد که پرولتاریای روسیه قبلاً حوادث ۹ ژانویه، کمیسیون سناتور شیدلوفسکی و مکتب طولانی مدت، آری بسیار طویل استبداد روسی را در پشت سر داشت. مدت‌ها پیش از آن که شورا بوجود بیاید، خواست‌های مجلس موسسان، حق رای همگانی، جمهوری دموکراتیک، و به همراه خواست ۸ ساعت کار روزانه، شعارهای مرکزی کارگران انقلابی شده بود. به همین دلیل شورا هرگز وقت مناسب و همیشگی برای طرح این مسائل

به عنوان اصول خود نداشت. شورا به سادگی آن خواسته‌ها را در قطعنامه‌های رسمی خود به عنوان موضوعاتی که می‌بایست تصمیم گرفته شوند مطرح و به عنوان مواضع خود لحاظ می‌کرد. در واقعیت، چنین چیزی در مورد ایده‌ی قیام هم صدق می‌کرد.

عالیجنابان دادگاه، قیام چیست؟ قیام، انقلاب کاخ‌نشینان یا یک توطئه نظامی نبود بلکه قیام توده‌های کارگر بود! شخص رئیس دادگاه این پرسش را از یکی از شاهدان پرسید: آیا او اعتصاب سیاسی را قیام می‌دانست؟ من پاسخ آن شاهد را فراموش کرده‌ام. اما با وجود تردیدهای

رئیس دادگاه درباره‌ی این موضوع، باور دارم و اذعان می‌کنم که اعتصاب سیاسی در ماهیت خود، یک قیام است. این نکته‌ای متناقض نیست، اگرچه ممکن است از نقطه نظر کیفرخواست هم یکی قلمداد شده باشد. هم اکنون اعلام و تکرار می‌کنم تعریف من از قیام جز در نام، هیچ وجه مشترکی با ساختار و تعریف قیام آنگونه که پلیس و دادستان بیان می‌کنند، ندارد. من می‌گویم اعتصاب سیاسی قیام است. در واقع، اعتصاب عمومی سیاسی چیست؟ اعتصاب سیاسی تنها یک وجه مشترک با اعتصاب اقتصادی دارد: در هر دو نوع اعتصاب، کارگران دست از کار می‌کشند و از هیچ نظر دیگری، شابهتی به هم ندارند. اعتصاب اقتصادی هدفی روشن و محدود

دارد و آن فشار بر کارفرما است و به این منظور او را به صورت موقت از عرصه‌ی رقابت خارج می‌کند. کار در کارخانه متوقف می‌شود تا تغییرات مشخصی در چارچوب محدودیت‌های کارخانه بدست آید.

سرشت اعتصاب سیاسی کاملاً متفاوت است. اعتصاب سیاسی هیچ فشاری بر کارفرمای منفرد وارد نمی‌کند و به مثابه یک قاعده، خواست اقتصادی ویژه‌ای ندارد. خواسته‌های اعتصاب سیاسی به طور مستقیم بر فراز سرهای کارفرمایان، خود قدرت دولتی را نشانه می‌روند و آن را

به سختی می‌کوبند. پس چگونه اعتصاب سیاسی بر قدرت دولتی تاثیر می‌گذارد؟ به خاطر این که فعالیت‌های حیاتی آن را فلج می‌کند. یک دولت مدرن حتی در کشوری عقب‌افتاده مانند روسیه، براساس ارگانیکسم اقتصادی تمرکز یافته، با استفاده از استخوان‌بندی راه‌آهن و دستگاه عصبی تلگراف تبدیل به یک کل واحد شده است. هر چند که امکان دارد که راه‌آهن و تلگراف و سایر دست‌آوردهای فناوری مدرن از منظر فرهنگی و سیاسی در خدمت استبداد روسی نباشند اما همگی برای سرکوب و اختناق ضروری‌اند. تلگراف و راه‌آهن دو سلاح و وسیله‌ی بی‌همتا برای انتقال ارتش از یک سوی کشور به سوی دیگر

هستند و کارهای اجرائی دستگاه دولتی برای سرکوب آشوبگری را متحد و هدایت می‌کنند. ولی اعتصاب سیاسی چه می‌کند؟ از یک سو، اعتصاب سیاسی دستگاه اقتصادی دولت را فلج می‌کند، ارتباط میان بخش‌های مجزای ماشین اجرائی دولت را قطع می‌کند، حکومت را منزوی می‌سازد و قدرت را از آن می‌ستاند. از سوی دیگر، اعتصاب سیاسی توده‌های کارگران را از نظر سیاسی در کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی و صنعتی متحد می‌کند و این ارتش کارگری را در مقابل قدرت دولتی قرار می‌دهد.

عالیجنابان دادگاه، در جوهر اعتصاب سیاسی یک قیام نهفته است. متحد کردن توده‌های کارگر پیرامون یک اقدام

از یک سو، استبداد که بر روی سرنیزه بنا شده است البته می‌کوشید تا حداکثر سردرگمی، هرج و مرج و ازهم‌پاشی را در این جریان عظیم که قانون آن شورا به عنوان یکدست‌کننده‌ی نیروهای مردمی بود به وجود بیاورد. از سوی دیگر، شورا که بر روی اعتماد، نظم، تلاش فعالانه و یکدلی توده‌های کارگران بنا شده بود. از درک تهدید بزرگ نسبت به رهایی مردمی، حقوق مدنی و امنیت فردی غافل نمانده بود. آگاهی شورا از این واقعیت ناشی می‌شد که ارتش و تمام سلاح‌های ضروری قدرت در دستان آغشته بخون همان کسانی بود که تا ۱۷ اکتبر (۱۹۰۵) فرمانروائی می‌کردند.

اعتراضی انقلابی برای اینکه آن‌ها را به مثابه دشمن در مقابل قدرت سازمان‌یافته‌ی دولت قرار دهد؛ عالیجنابان دادگاه! این قیام است، آن چنان که شورا آن را فهمید و من نیز می‌فهمم. ما پیش از آن که شورا شکل بگیرد شاهد چنین برخورد انقلابی میان دو طرف متخاصم در طول اعتصاب ماه اکتبر بودیم. در واقع، همین امر موجب زایش شورا شد. اعتصاب ماه اکتبر «آنارشی» ایجاد کرد و در نتیجه‌ی آن، بیانیه ۱۷ اکتبر منتشر شد. من امیدوارم دادستان این موضوع را انکار نکند، چنان که بیشتر سیاستمداران و روزنامه نگاران محافظه‌کار اذعان

ما هرگز برای یک لحظه باور نداشتیم که فرایند رهایی، مسیر آرامی خواهد داشت. ما به خوبی ماهیت واقعی قدرت کهن را می دانستیم. ما سوسیال دموکرات ها قانع شده بودیم، و به رغم بیانیه {اکتبر تزار} که به نظر می رسید از گذشته گسست قطعی کرده است، {می- دانستیم که این یک عقب نشینی ناگزیر و موقت است}. ما می دانستیم که دستگاه دولت کهن از موقعیت خود آزادانه عقب نشینی نمی کند، و از هیچ یک از جایگاه های کلیدی خود دست بر نمی دارد، و قدرت را به مردم تسلیم نخواهد کرد.

نهاد قدرت برای اثرگذاری بر روی ارتش آغاز شد. این دومین مرحله از رشد قیام توده ای بود.

پس از آن که اعتصاب عمومی پرولتاریا را در مقابل دولت خودکامه قرار داد، جنبشی قدرتمند آغاز شد و تلاش ورزید تا ارتش را به سوی کارگران جلب کند. این جنبش می کوشید تا با سربازان روابط دوستانه برقرار کند و آنان را به سمت و سوی خود بکشد. از این جنبش، البته خواسته های انقلابی سربازان بیرون زد. خواسته های انقلابی از سوی همان کسانی که استبداد بر روی آنان تکیه می کرد. اعتصاب دوم نوامبر نمایش قدرتمند و ستایش برانگیزی از همبستگی کارخانه و سربازخانه بود. البته اگر ارتش به سمت توده ها می رفت دیگر نیازی به قیام نبود. اما آیا انتقال صلح آمیز ارتش به صفوف انقلاب روی داد؟ خیر، پاسخ منفی است. استبداد دست روی دست نمی گذاشت و منتظر نمی ماند تا ارتش از هر نوع نفوذ و تأثیر همراه کننده رها شود و پشتیبان توده ها گردد. خودکامگی، پیش از آن که همه چیز را از دست بدهد ابتکار عمل را در دست گرفت و تعرض را آغاز کرد. آیا کارگران پترزبورگ این تعرض را تشخیص دادند؟ بله، این تعرض را تشخیص دادند. آیا شورای کارگران بر این باور بود که برخورد رودروی دو طرف اجتناب ناپذیر است؟ بله، همین طور است و شکی در آن نیست. شورا می-

داشته اند؛ مانند نشریه نیمه رسمی نوویه ورمیا Novoye Vremya. تنها چند روز پیش، آن نشریه نوشت بیانیه ۱۷ اکتبر در نتیجه ی هول و هراس دولتمردان از اعتصاب سیاسی نگاشته شد. عالیجنابان دادگاه! اما اگر این بیانیه به زور مبنای کل سیستم جدیدی را به پیش انداخت، ما باید تشخیص دهیم که سیستم دولتی حاضر براساس هول و هراس سامان یافته است و هول و هراس نیز به خاطر اعتصاب سیاسی کارگران بوده است. اکنون شما می بینید که اعتصاب عمومی چیزی بیش از توقف کار است.

من گفتم که اعتصاب سیاسی به محضی که به نمایش قدرت برسد، در ذات خود قیام را به همراه دارد. بهتر است که دقیق تر بگوییم که اعتصاب سیاسی به یک اصل تبدیل می شود، به بیشترین شیوهی عمومی قیام پرولتاریا: یک اصل ولی نه فقط یک شیوه. شیوهی اعتصاب سیاسی محدودیت های طبیعی خود را دارد. این محدودیت، به محض آن که کارگران فراخوان شورا را اجابت کردند و در تاریخ ۲۲ اکتبر (۳ نوامبر در تقویم جدید) به سر کار خود بازگشتند، روشن شد.

به بیانیه ۱۷ اکتبر رأی اعتماد داده نشد. چون توده ها به دلیلی روشن واهمه داشتند. امکان داشت که حکومت آزادی های وعده داده شده را به اجرا نگذارد. از یک سو، پرولتاریا می دید که مبارزه سرنوشت ساز اجتناب ناپذیر است و به طور غریزی به شورا به مثابه کانون قدرت انقلابی روی آورده بود. از سوی دیگر، استبداد پس از بهبودی از هول و هراس خود، آغاز به بازسازی دستگاه نیمه داغان دولتی کرد و به لشکر خود نظم بخشید. در نتیجه، پس از درگیری های ماه اکتبر این نکته آشکار شد که دو قدرت در جامعه وجود دارد: قدرت نوین مردمی که متکی بر توده ها بود؛ نمایندگان شورا های کارگری جلوه ای از این قدرت بودند. و قدرت کهن و رسمی که متکی بر ارتش بود. این دو قدرت نمی توانستند دوشادوش یکدیگر وجود داشته باشند: توانایی این یکی، آن دیگری را به نابودی تهدید می کرد.

از یک سو، استبداد که بر روی سرنیزه بنا شده است البته می کوشید تا حداکثر سردرگمی، هرج و مرج و ازهم پاشی را در این جریان عظیم که کانون آن شورا به عنوان یک دست کننده نیروهای مردمی بود به وجود بیاورد. از سوی دیگر، شورا که بر اعتماد، نظم، تلاش فعالانه و یکدلی توده های کارگران بنا شده بود از درک تهدید بزرگ نسبت به رهایی مردمی، حقوق مدنی و امنیت فردی غافل نمانده بود. آگاهی شورا از این واقعیت ناشی می شد که ارتش و تمام سلاح های ضروری قدرت در دستان آغشته بخون همان کسانی بود که تا ۱۷ اکتبر (۱۹۰۵) فرمانروایی می کردند. بنابراین مبارزه ای عظیم میان این دو

دانست، و مطمئن بود که آن لحظه‌ی گریزناپذیر دیر یا زود فراخواهد رسید.

البته اگر سازمان‌یابی نیروهای مردمی با یورش‌های ضدانقلاب مسلح روبرو نمی‌شد و بی‌وقفه در مسیر رو به جلویی که تحت رهبری شورای نمایندگان کارگران وارد شده بود ادامه می‌یافت، کار بدانجا می‌رسید که نظام کهن بدون استفاده از قوه‌ی قهر نابود می‌شد. ما چه چیزی را می‌دیدیم؟ ما مشاهده می‌کردیم که چگونه کارگران پیرامون شورا جمع می‌شوند، چگونه اتحادیه‌های دهقانی روز به روز دهقانان بیشتری را در صفوف خود جای می‌دهند و نمایندگان خود را به شورا می‌فرستند؛ چگونه اتحادیه‌های کارگران راه‌آهن و پست خود را با شورا متحد می‌دیدند، چگونه سازمان‌های حرفه‌های آزاد، و انجمن یگانگی اتحادیه‌ها به سمت شورا کشیده می‌شدند؛ ما طرز برخورد بردبارانه و خیراندیشانه‌ی عموم مردم، و حتی مدیران کارخانه، را نسبت به شورا می‌دیدیم. این گونه بود که تمام ملت تلاشی حماسی به خرج داد و کوشید از زرفترین هسته‌ی اصلی خود، نهاد قدرتی (به نام شورای کارگران) را بیافریند که به راستی با قدرت و بدون چون و چرای خود بتواند برگزارکننده‌ی مجلس موسسان قریب‌الوقوع باشد و نظام نوین اجتماعی را پی‌ریزی کند. اگر قدرت دولت کهن در این تلاش ارگانیک دخالت نمی‌کرد، و اگر هرج و مرج واقعی را وارد زندگی سراسری نمی‌کرد، و اگر روند سازمان‌یابی نیروها می‌توانست تا آزادی کامل رشد کند، نتیجه‌ی آن زایش روسیه‌ای نوین بود. کشوری که بدون استفاده از زور و خونریزی متولد می‌شد.

اما دقیقاً نکته آنجا بود که ما لحظه‌ای بر این باور نبودیم که فرایند رهایی، مسیر آرامی خواهد داشت. ما به خوبی ماهیت واقعی قدرت کهن را می‌دانستیم. ما سوسیال‌دموکرات‌ها قانع شده بودیم، و به رغم بیانیه {اکتبر تزار} که به نظر می‌رسید از گذشته گسست قطعی کرده است، {می‌دانستیم که این یک عقب‌نشینی ناگزیر و موقت است}. ما می‌دانستیم که دستگاه دولت کهن از موقعیت خود آزادانه عقب‌نشینی نمی‌کند، و از هیچ یک از جایگاه‌های کلیدی خود دست برنمی‌دارد، و قدرت را به مردم تسلیم نخواهد کرد. ما پیش‌بینی می‌کردیم و علناً به ملت هشدار می‌دادیم که استبداد تلاش‌های تهاجمی بسیار شدیدی خواهد کرد تا قدرت را همچنان در دستان خود حفظ کند و یا رسماً آنچه که از آن چشم پوشیده را دوباره بدست آورد. عالیجنابان دادگاه، این همان دلیلی‌ست که چرا قیام، قیام مسلحانه، از نظر ما غیرقابل-اجتناب بود. چنین بود و چنان خواهد بود، ضرورت تاریخی فرایند مبارزه‌ی مردم علیه دولت پلیسی و نظامی. در طول ماه‌های اکتبر و



تروتسکی به همراه سایر نمایندگان شورای کارگران سنت پترزبورگ

که پس از محکومیت در دادگاه تزار به سیبری تبعید شدند

نوامبر {۱۹۰۵} این نظر در تمام نشست‌ها و همایش‌های {شورا} گل کرد، تمام نشریه‌های انقلابی را به خود مشغول ساخت و از هر لحاظ در آگاهی تک تک اعضای شورا متبلور شد؛ و این دلیلی‌ست که چرا به طور طبیعی بخشی از قطعنامه‌های شورا را شکل داد و همچنین، علتی است که چرا هیچ نیازی نبود که ما آن {موضوع قیام مسلحانه} را به بحث بگذاریم.

موقعیت سیاسی ناآرامی که ما از اعتصاب اکتبر به ارث بردیم، یعنی همان موقعیتی که در آن تشکل انقلابی توده‌ها برای ادامه حیات خود نبرد می‌کرد، براساس قانون نبود زیرا که قانونی وجود نداشت. آن وضعیت سیاسی پُرتنش با اتکا به وجود نیروی مسلح ضدانقلابی که رودررو و در انتظار لحظه‌ی انتقام کمین کرده بود، فراهم شده بود. اگر بتوانم این گونه مطرح کنم، آن موقعیت سیاسی ناآرام، فرمول جبری قیام بود. رویدادهای جدید تنها باعث شدند تا ارزش‌های عددی نو به این فرمول داخل شوند. خیر، به رغم نتیجه‌گری سطحی دادستانی، ایده قیام مسلحانه تنها در تصمیم‌های اتخاذ شده‌ی شورا در ۲۷ اکتبر، یعنی یک هفته پیش از دستگیری ما {نمایندگان شورا}، به صورت شفاف و صریح بیان شده‌اند. ایده قیام مسلحانه در اشکال گوناگون خود در اصل دارای یک وجه مشترک است. ایده‌ی مبارزه مسلحانه مانند خطی سرخ از همان آغاز شکل‌گیری در تمام تصمیم‌های شورا دنبال می‌شد. در تصمیم شورا مبنی بر لغو تظاهرات مراسم تدفین، در قطعنامه‌ی مربوط به پایان دادن اعتصاب ماه نوامبر، و در بسیاری قطعنامه‌های دیگر که درباره‌ی برخورد مسلحانه با حکومت، و یا در باره یورش نهایی یا نبرد نهایی که مرحله‌ای اجتناب‌ناپذیری از مبارزه

است، صحبت می‌شد.

اما تفسیر خود شورا از این تصمیم‌ها چه بود؟ آیا شورا معتقد بود که قیام مسلحانه عمل جسورانه‌ای است که می‌شود به صورتی زیرزمینی مهیا کرد و سپس به شکلی حاضرآماده از زیر زمین به بیرون آورد و روانه‌ی خیابان ساخت؟ آیا شورا بر این تصور بود که قیام را می‌توان بنابر نقشه‌ی از پیش تعیین شده به پیش برد؟ آیا کمیته‌ی اجرایی شورا فنون نبرد خیابانی را تدارک می‌دید؟

خیر، البته پاسخ منفی است. پاسخ به این پرسش‌ها به معمایی بستگی دارد که مولف کیفرخواست طرح کرده است. آن مولف هنگامی که تعداد اندکی سلاح کمری را مشاهده کرد تنها به این نتیجه رسید که مرحله‌ی مبارزه مسلحانه تدارک دیده می‌شده است. اما دیدگاه او تنها نقطه نظر قانون جزایی است که همه چیز را درباره انجمن‌ها، توطئه‌ها - گرانه ارزیابی می‌کند. ولی این دیدگاه مفهوم تشکل توده‌ای را نمی‌تواند درک کند. این نگرش همه چیز درباره‌ی ترور و شورش را می‌داند، ولی نه می‌داند و نه می‌تواند بفهمد که انقلاب چیست.

پایه‌ی برداشت حقوقی چیزی که این دادگاه بنا بر آن تشکیل شده است دهه‌ها از رشد جنبش انقلابی عقب‌تر است. جنبش مدرن طبقه کارگر در روسیه به هیچ رو وجه مشترکی با مفهوم توطئه‌گری که با مجموعه قوانین جزایی ما تفسیر شده ندارد. مفهومی که از زمان اسپرانسکی که در دوران کاربונاری می‌زیست به میزان زیادی تغییر نکرده است. به همین دلیل است که از نقطه نظر منطق قانونی، تلاش برای چپاندن فعالیت‌های شورا در تعریف محدود ماده‌های ۱۰۱ و ۱۰۲ قوانین جزایی ناکام مانده است. ولی با این وجود، فعالیت‌های ما انقلابی بود و ما برای قیام مسلحانه تدارک می‌دیدیم.

عالیجنابان دادگاه، قیام توده‌ها ساخته نمی‌شود، بل که خودش تحقق می‌یابد. قیام مردم نتیجه‌ی روابط اجتماعی است و نه محصول برنامه. قیام خلق نمی‌شود بل که قابل پیش‌بینی است. به دلایلی که نه به ما و نه به تزاریسم بستگی داشت، وقوع برخورد علنی گریزناپذیر شده بود و روز به روز نزدیکتر می‌شد. برای ما {نمایندگان شورا} آمادگی برای برخورد علنی به این معنا بود که هر عمل ممکن را برای به حداقل رساندن قربانیان این زدوخورده اجتناب‌ناپذیر انجام دهیم. آیا ما برای این منظور باید در درجه‌ی نخست سلاح را تهیه می‌کردیم، نقشه‌ی عملیات نظامی را آماده می‌کردیم، هریک از شرکت‌کنندگان در قیام را در جای معینی می‌گماردیم، شهر را به بخش‌های متعددی تقسیم

می‌کردیم؟ به بیان دیگر، آیا هنگامی که اولیای امور نظامی، پترزبورگ را به چند قسمت تقسیم کردند، برای هر قسمت شهر سرهنگی را منصوب نمودند، و هر بخش را مجهز به تعدادی مشخص توپ و تفنگ و تجهیزات نظامی برای پیشگیری از "بی‌نظمی‌ها" کردند، آیا تمام این کارها به مانند شیوه‌ی برخورد علنی شورای کارگران بود؟ عالیجنابان دادگاه، این شیوه‌ی نبود که ما نقش خود را در آن بازی کردیم. دادستان تصور می‌کند و می‌گوید که ما برای قیام تدارک دیده بودیم. خیر، عالیجنابان دادگاه ما هرگز برای قیام تدارک ندیدیم. برای ما آماده شدن برای قیام ناگزیر در درجه‌ی نخست و بیش از همه به مفهوم روشنگری مردم بود. یعنی به آن‌ها توضیح بدهیم که قیام گریزناپذیر است و {کارگزاران دولتی} تمامی دستاوردهای کسب شده را دوباره پس خواهند گرفت. ما به مردم تبیین کردیم که تنها قدرت است که می‌تواند از حق دفاع کند؛ یعنی سازماندهی قدرتمند توده‌های کارگر ضروری است؛ یعنی سازماندهی قدرتمند توده‌ی زحمتکشان ضروری است؛ یعنی با دشمن می‌بایست رودرو شاخ به شاخ شد؛ یعنی می‌بایست مبارزه را تا به آخر ادامه داد. هیچ راه دیگری وجود نداشت. برای ما، معنای آماده شدن برای قیام این بود.

ما تحت چه شرایطی می‌اندیشیدیم که قیام می‌تواند به پیروزی {شورا} بیانجامد؟ شرط طرفداری ارتش. نخستین خواست ضروری ما این بود که ارتش را به سمت خود جلب کنیم. ما {نمایندگان شورا} تلاش داشتیم تا سربازان را وادار کنیم تا نقش شرم‌آوری را که ایفا می‌کنند درک کنند، و آن‌ها را قانع کنیم تا با مردم و برای مردم باشند. این نخستین وظیفه‌ای بود که برای خود قایل بودیم. من پیش از این هم گفته‌ام که اعتصاب ماه نوامبر {۱۹۰۵} حرکت صادقانه‌ای از همبستگی برادرانه‌ی مستقیم با سربازانی بود که مجازات اعدام آن‌ها را تهدید می‌کرد. همچنین، آن اعتصاب، اهمیت سیاسی فوق‌العاده‌ای در جلب پشتیبانی و همبستگی سربازان به سوی پرولتاریا داشت. آن - جا همان مکانی است که دادستان می‌بایست به دنبال تدارک قیام مسلحانه می‌گشت. اما، مطمئناً یک تظاهرات در همبستگی و اعتراض به خودی خود نمی‌تواند مسئله را فیصله دهد. پس ما تحت چه شرایطی فکر می‌کردیم - و امروز هم هنوز همان تفکر را داریم - که احتمال رفتن ارتش به سوی انقلاب می‌رود؟ پیش‌شرط لازم آن چه بود؟ سلاح و ماشین‌آلات نظامی؟ البته اگر توده‌های کارگر توپ و تفنگ در دست داشتند دارای قدرت زیادی می‌شدند. چنان قدرتی حتی می‌توانست به اندازه‌ی زیادی از وقوع ناگزیر قیام جلوگیری کند. ارتش دودل می‌توانست سلاح‌های خود را به پای مردم مسلح بریزد. اما توده‌ها توانایی داشتن کیفیتی کلان از سلاح را نه داشتند، نه دارند، و

نه می‌توانند داشته باشند. آیا این بدان معناست که توده‌ها محکوم به شکست بودند؟ نه، هرگز. هرچند که داشتن اسلحه مهم است، ولی این خود اسلحه نیست که بیشترین نقطه‌ی قدرت در آن نهفته است. نه، در اسلحه نیست. آقایان قضات دادگاه، ما براین باور هستیم که این ظرفیت عظیم و آمادگی برای جان‌باختن است که دست‌آخر، پیروزی قیام مردم را تضمین خواهد کرد.

هنگامی که سربازان به خیابان اعزام شدند تا توده‌ها را سرکوب کنند خود را رودرروی توده‌ها دیدند و دانستند که اینان مردمانی هستند که تا آن لحظه‌ای که آن‌چه را که می‌خواهند به دست نیآورند، خیابان‌ها را ترک نخواهند کرد. مردم در خیابان‌ها آماده‌ی جان‌باختن

حکومت با به کارگیری تمام نیروی خود یعنی ارتش ناآگاه، گروه {شبه‌فاشیستی} صدها سیاه، پلیس مخفی، و رسانه‌های فاسد دست به کار شد. تزاریسیم همه‌ی توان سرکوب و خفقان خود را به کار گرفت تا مردم را علیه هم بشوراند، تا خیابان‌ها را با خون بپوشاند، تاراج و تجاوز کند، بسوزاند، وحشت بیافریند، دروغ، تقلب و افترا رواج دهد. این تمام آن چیزی بود که قدرت جنایتکار کهن باید انجام می‌داد و انجام داد و تاکنون نیز انجام داده است.

هستند تا از کشته‌شده‌های خود پُشته‌ها بسازند. سربازان هنگامی دیدند که مردم با تمام توان خود برای جنگیدن آمده‌اند و تاپای جان ایستاده‌اند، آن زمان متقاعد شدند. قلب سربازان لرزیده بود و همچنان که همیشه در تمام انقلاب‌ها هنگام مواجه شدن با حضور مردم، به ثبات نظمی که در خدمت‌اش هستند تردید می‌کنند، مجبور شدند که به پیروزی مردم ایمان بیاورند.

مرسوم است که ایده‌ی قیام با سنگربندی‌ها ارتباط دارد. حتی اگر این واقعیت در تعریف ما از امکان پدیدارشدن بسیار زیاد سنگربندی‌ها در قیام مردمی را به کنار بگذاریم، ولی ما نباید فراموش کنیم که یک

سنگر - که به روشنی به عنوان یک عنصر مکانیکی در قیام باید در نظر گرفته شود - بالاتر از هر چیز، نقش وجدان را در قیام مردم ایفا می‌کند. در هر انقلاب، اهمیت سنگرها ابداً به مانند اهمیت یک دژ در نبرد نیست. سنگر فقط یک مانع فیزیکی نیست. سنگر در خدمت هدف قیام است. چون سنگر با ایجاد مانعی موقت در مقابل حرکت نظامیان، سبب‌ساز ارتباط مستقیم سربازان با مردم می‌شود. سربازان در پشت سنگرها، شاید برای نخستین بار در طول زندگی خود، صحبت انسان‌های صادق و معمولی و درخواست‌های برادرانه‌ی آنان را شنیدند. سربازان صدای آگاهی خلق‌ها را شنیدند و در نتیجه‌ی چنین ارتباطی که میان شهروندان و سربازان بوجود آمد، انضباط نظامی از هم فروپاشید و از بین رفت. این امر، قیام توده‌ها را تضمین کرد. و به نظر ما این امر، تنها دلیل موفقیت "تدارک" قیام مردمی بود. آنهم نه به هنگامی که مردم به تفنگ و اسلحه مجهز شده بودند. چون این امر به تنهایی هرگز منجر به تدارک قیام نمی‌شد. بلکه "تدارک" قیام هنگامی مهیا شد که مردم به آمادگی برای جان‌بازی در نبردهای خیابانی مسلح شدند.

اما به طور حتم قدرت محاصره شده‌ی کهن شاهد رشد این احساسات بزرگ بود. آن قدرت کهن آمادگی مردم برای مرگ در راه منافع زادگاه و جان‌باختن برای شاد زیستن نسل آینده را می‌دید. قدرت محاصره شده مشاهده می‌کرد که چگونه توده‌ها آلوده‌ی چنین اشتیاقی شده‌اند. شور و شوقی که قدرت کهن هرگز احساس و لمس نکرده بود. آن قدرت با ملایمت نمی‌توانست شاهد تولد وجدان دوباره‌ی مردم در برابر چشمانش باشد. برای حکومت تزاریستی نگاه منفعلانه به این معنی بود که به دورانداخته شدن خود را نظاره کند. این موضوع بسیار شفاف بود. پس حکومت چه می‌توانست بکند؟ باید با هر ابزاری که در اختیار می‌داشت و با آخرین توان خود با اراده‌ی سیاسی مردم می‌جنگید. حکومت با به کارگیری تمام نیروی خود یعنی ارتش ناآگاه، گروه {شبه‌فاشیستی} صدها سیاه، پلیس مخفی، و رسانه‌های فاسد دست به کار شد. تزاریسیم همه‌ی توان سرکوب و خفقان خود را به کار گرفت تا مردم را علیه هم بشوراند، تا خیابان‌ها را با خون بپوشاند، تاراج و تجاوز کند، بسوزاند، وحشت بیافریند، دروغ، تقلب و افترا رواج دهد. این تمام آن چیزی بود که قدرت جنایتکار کهن باید انجام می‌داد و انجام داد و تاکنون نیز انجام داده است. اگر برخورد آشکار اجتناب‌ناپذیر می‌نمود، به طور حتم این ما {نمایندگان شورا} نبودیم که در پی آن بودیم بل که دشمن آشتی‌ناپذیر ما بود که می‌کوشید تا آن را هرچه زودتر عملی کند.

آیا ما شهادت‌ها را نشنیده بودیم؟ آیا ما نامه‌هایی دریافت نکرده بودیم؟ آیا ما با چشمان خود هیچ چیزی را ندیده بودیم؟ آیا ما از افشاگری‌های تکان‌دهنده‌ی پرنس اورسوف بی‌خبر بودیم؟ اما دادستان هیچ یک از این نکته‌ها را باور ندارد. او نمی‌تواند باور کند. زیرا اگر او چنین کند باید انگشت اتهام خود را به سوی کسانی نشانه رود که امروز از آن‌ها دفاع می‌کند.

دادستان از ما می‌خواهد اعتراف کنیم که شورا کارگران را مسلح کرد تا با "شکل حکومت" موجود مبارزه کند. اگر از من با قاطعیت پرسیده شود که آیا چنین بوده، پاسخ خواهم داد: بله، بله من این اتهام را خواهم پذیرفت اما فقط به یک شرط. اما این را نمی‌دانم که آیا دادستان یا دادگاه شرط مرا خواهند پذیرفت یا نه.

اجازه دهید بپرسم که منظور دادستان از "شکل حکومت" چیست؟ آیا ما واقعاً شکل حکومتی داریم؟ مدت‌های مدیدی سپری شده که حکومت پشتیبانی ملت را ندارد. اما تنها دستگاه‌های نظامی، پلیس و دسته‌ی صدها سیاه هستند که از حکومت پشتیبانی می‌کنند. آنچه ما داریم حکومت ملی نیست بلکه ماشین کشتار جمعی است. من هیچ نام دیگری نمی‌توانم بر این دستگاه حکومتی بگذارم که مردم کشورمان را لت‌وپار می‌کند. اگر شما به من بگویید که نسل‌کشی‌ها، کشتارها، سوزاندن‌ها، تجاوزها و... اگر به من بگویید همه آن جنایت‌هایی که در مناطق تور، روستوف، کورسک، سایدلی و ... روی داد، و اگر به من بگویید شهرهای کیشینف، ادسا، بیالیستوک، شکل‌هایی از حکومت امپراتوری روسیه هستند، آنگاه با دادستان موافقم که ما در اکتبر و نوامبر گذشته خود را بدون درنگ و بدون شائبه علیه شکل حکومت در امپراتوری روسیه مسلح کردیم.

شما در اینجا بارها و بارها شنیدید که کارگران در ماه اکتبر و نوامبر علیه گروه صدها سیاه مسلح شدند. اگر کسی بیرون این دادگاه نداند که چه اتفاقی افتاده، کاملاً به نظرش غیرقابل فهم خواهد رسید که چگونه در یک کشور انقلابی جایی که اکثریت عظیمی از جمعیت آن از آرمان‌های رهایی‌بخش پشتیبانی کرده‌اند، جایی که توده‌های مردمی به طور علنی اراده‌ی خود برای جنگیدن تا پایان کار را نشان داده‌اند، چگونه در چنین کشوری، صدها هزار کارگر خود را علیه گروه صدها سیاه مسلح کردند که بخش کوچک و بی‌اهمیتی از جمعیت این کشور است. آیا این گروه منفور - جایگاه اجتماعی‌اش هر چه باشد - در آن هنگام اینقدر خطرناک بود؟ نه، البته که نبود. مشکل خیلی کوچکی می‌بود اگر آن گانگسترهای مفلوک صدها سیاه به تنهایی در برابر مردم می‌ایستادند. ولی ما در اینجا نه تنها از آقای برامسون وکیل که به عنوان شاهد ظاهر شد، بلکه از صدها کارگر دیگر که اینجا شهادت دادند نیز شنیدیم که تعداد زیادی از مقام‌های حکومتی - اگر نه همه‌ی آن مقام‌ها - از گروه صدها سیاه پشتیبانی می‌کردند. پشت سر لات‌های تبهکاری که هیچ چیزی برای از دست دادن ندارند و هیچ چیزی متوقف‌شان نخواهد کرد - نه موی سپید مرد سالخورده و نه زن یا کودک بی‌دفاع - بی‌تردید مأموران حکومتی ایستاده‌اند که گروه صدها سیاه را تأسیس و از بودجه‌ی دولتی سازماندهی و مسلح کرده‌اند.

و در خاتمه، آیا ما این نکته‌ها را تا پیش از دادگاه کنونی نمی‌دانستیم؟ آیا ما روزنامه‌ها را نخوانده بودیم؟ آیا ما شهادت‌ها را نشنیده بودیم؟ آیا ما نامه‌هایی دریافت نکرده بودیم؟ آیا ما با چشمان خود هیچ چیزی را ندیده بودیم؟ آیا ما از افشاگری‌های تکان‌دهنده‌ی پرنس اورسوف بی‌خبر بودیم؟ اما دادستان هیچ یک از این نکته‌ها را باور ندارد. او نمی‌تواند باور کند. زیرا اگر او چنین کند باید انگشت اتهام خود را به سوی کسانی نشانه رود که امروز از آن‌ها دفاع می‌کند. چون دادستان باید خود اعتراف کند که اگر شهروند روسی با اسلحه‌ای خود را علیه پلیس مسلح کند این کار اقدامی به خاطر ضرورت دفاع از خود خواهد بود. اما اگر دادستان به عملیات کشتار جمعی قدرت‌ها باورمند باشد یا نباشد، دست آخر، بی‌اهمیت خواهد بود. برای این دادگاه کافی است که ما آن {ضرورت دفاع از خود} را باور داشته باشیم و صدها هزار نفر از کارگران که خود را با فراخوان ما مسلح کردند نیز آن را قبول داشتند. ما بی‌هیچ شک و تردیدی معتقدیم که دستان قدرتمند باند حاکم، عملیات عجیب و غریب گروه صدها سیاه را هدایت می‌کرد. عالیجنابان دادگاه، ما این دستان شوم را حتی در حال حاضر هم می‌بینیم.